

بابابزرگ من، یه ماشین داره
چه ماشین درازی، مثل ماره
فکر می‌کنم که بچه‌ی قطاره

این اتوبوس خوب شهر مونه
با این که از آهنه، مهربونه
تا دم ایستگاه، ما رو می‌رسونه

راننده



● مریم هاشمپور
● تصویرگر: علیرضا جلالی فر

می‌ره و باز دوباره پیداش می‌شه
دَرش چه خوب بسته می‌شه، وا می‌شه
چند تا آدم توی دلش جا می‌شه



بوق بوق بوق، این دَنده و اون دَنده
وقتی بزرگ شدم، می‌شم راننده
بابا بزرگ، این اتوبوسا چَنده؟

بابا بزرگم توی این ماشینه
اون جلو، پشت فرمونش می‌شینه
بوق می‌زنه، وقتی منو می‌بینه

